عکس: GettyImages

گفت‌وگو با اتی‌ین بالیبار درباره نسبت سیاست، فلسفه و مارکسیسم در دهه ۱۹۶۰ فرانسه

دوره بحث داغ درباره فلسفه مارکسیستی

ترجمه: نیما علوی

اتی‌یـن بالیبـار در این گفت‌وگو از لویی آلتوسـر می‌گوید؛ کسـی کـه یک پای مفهوم‌پردازی و کار فکری مارکسیسم در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود. او همچنین از این طریق نیم‌نگاهی دارد به نسبت فلسفه و سیاست در دهه ۱۹۶۰ فرانسه و اروپا.

پنجاه‌سـال پیش «برای مارکس» لویی آلتوسـر و، زیر نظر او، «خوانش سرمایه» منتشر شد. زمینه این بحث در آن دوره چه بود؟

خیلی خلاصه بگویم، این سـؤال یک بعد فکری و حتی آکادمیک و یک بعد سیاسـی و ایدئولوژیک را پیش می‌کشد. من متعلقم به نسلی که سال ۱۹۶۰ وارد اکول نرمال سـوپریر شد. این مسئله از نقطه‌نظر تاریخی نامربوط نیست. در گروه ما، که اندک‌اندک حول آلتوسر شکل گرفت، هم دانشجویان حضور داشتند و هم حواریون آلتوسر. در این میان عده‌ای بزرگ‌تر بودند مثل پی‌یر ماشری و کسانی که جوان‌تر بودند کمی بعد به ما ملحق شـدند، مائوییست‌های آینده مثل دومینیک لوکور. این دوره، پنج یا شـش سال ادامه داشت. از یک طرف سال ۱۹۶۰، دو سال قبـل از اتمام جنگ الجزایر بود. همان سـالی که «نقد عقل دیالکتیکی» سـارتر منتشر شـد. ما به‌واسطه جنگ الجزایر سیاسی شـده بودیم. همه مبارزان عضو اتحادیه ملی دانشجویان فرانسـوی (UNEF) بودیم که اولین اتحادیه فرانسوی بـود برای ملاقات بـا اتحادیه‌های الجزایری مرتبط با جبهـه رهایی‌بخش ملی (FLN)، برای هماهنگ‌کردن فعالیت‌ها علیه جنگ. این زمینه، بستری برای بسیج نیروها و سیاسی‌سـازی حاد بـود، اما درعین‌حال با تضادهـای درونی تندوتیزی همراه بود. پایه سیاسی‌شـدن ما در اکثر موارد همان جنبش ضداسـتعماری و در نتیجه ضدامپریالیسـتی بود. بعد اجتماعی وجود داشـت، اما در ضمیمه این جریان. از طرف دیگر دوره بحث شـدید درباره فلسـفه مارکسیسـتی هم بود. با نقش غیرقابل‌انکاری که بعضی از فیلسوفان مارکسیست حزب کمونیست بازی کردند. البته بودند فیلسـوفان مارکسیسـت مهمی هم که یـا دیگر عضو حزب کمونیسـت نبودند، مانند آنری لوفه‌ور، یا به گرایش‌های مارکسیستی غیر از خط رسـمی حزب کمونیست تعلق داشتند. و بعد ژان پل سارتر، کسی که خودش را یک هم‌مسیر توصیف می‌کرد، اثر بزرگش را منتشر کرد. سارتر در آن کتاب کمر به بازسازی مارکسیسم بسته بود و در مقدمه آن این عبارت را، که ما اغلب به اشتباه بازگو می‌کنیم، به صراحت بیان کرد: «مارکسیسـم افق فلسفی غیرقابل فرارّوی عصر ماسـت». نمی‌خواهم بگویم تمام آثار فلسـفی در فرانسه دوروبر مارکس می‌چرخید. چنین حرفی کاملا غلط اسـت. اما می‌توانیم بگوییم که بحث بر سر مارکسیسـم حقیقتا در همان نگاه اول بسیار مشهود، خیلی شدید، پرشور و بسیار جـذاب بود. در همین دوره حزب کمونیسـت تصمیم گرفت یک مرکز تحقیقات و مطالعات مارکسیسـتی سـازماندهی کند همراه با مجلات نقد و معرفی مانند «لا پنسـه» یا «لا نوول کریتیک». حزب همچنین تصمیم گرفت جلسات هفتگی معرفی تفکر مارکسیستی برگزار کند، تحت عنوان «هفته‌های تفکر مارکسیستی».

برای به‌دسـت‌دادن تصویری از آن دوران به ۱۹۶۱ اشاره می‌کنم. سال بعد از انتشار کتاب سارتر. اتفاق اصلی «هفته‌های تفکر مارکسیستی» آن سال بحثی بود که در یک طرف آن سـارتر و مدیر ما در اکول نرمال سـوپریر یعنی ژان هیپولیت هگل‌شـناس معروف قرار داشـتند و در طرف دیگر نماینده خط رسـمی حزب کمونیسـت فرانسه (PCF) در فلسـفه، یعنی روژه گاردی، همراه با مبارز جبهه مقاومت، فیزیکدان، فیلسـوف و عضو کمیته مرکزی حزب، ژان پی‌یر ویژیه. سـر این بحث داغ در تالار موتوآلیته باز شـد. رخداد عظیمی بود. لویی آلتوسر، استاد فلسـفه و معلم دوره آمادگی ورود به مدارس عالی بود و مسئول آماده‌کردن ما برای آزمون اگرگاسیون (آزمون پذیرش به‌عنوان استاد دانشگاه در فرانسه). بدیهی اسـت که کلاس‌های او درباره مارکسیسم نبود، بلکه همه انواع موضوعات دیگر را دربر می‌گرفت. با این‌حال، او نوشتن در «لا پنسه» را آغاز کرده بود؛ اولین مقاله در سال ۱۹۶۱ و به‌دنبال آن مقالات زیاد دیگری که بی‌درنگ بحث داغی را بیرون و درون حزب به راه انداخت و بلافاصله توجه ما را جلب کرد. ما به دیدار او رفتیم و پیشـنهاد یک گروه مطالعاتی را دادیم کـه رفته‌رفته به یک تیم کوچک تبدیل شد. اعتراف می‌کنم که خیلی دوام نیاورد. این تیم کوچک حتی قبل از ۱۹۶۸ هم تاب تحمل تنش‌های درونی خیلی شـدید را نداشت. اما چند سالی ما به نحوی نظام‌مند هم روی مارکسیسم و هم روی فلسفه فرانسوی آن زمان کار کردیم، که در چشـم ما زمینه رخداد بزرگ زایش ساختارگرایی بود. ما یک سمینار عمومی برگزار کردیم که در طول سـال ادامه یافت و ماحصل آن بلافاصله منتشـر شد. در آن برهه بود که نفوذ آلتوسـر برای بخش مشخصی از روشنفکران چپ‌گرای مارکسیست یا متأثر از جریان مارکسیستی در فرانسه به اوج رسید.

جهت‌گیری‌های فکری آلتوسر چه بود؟

نمی‌دانم چنین چیزی را بتوانم خلاصه کنم یا نه. اول، گرچه آلتوسر بعدها با این گفته که به یک معنا سیاست را فراموش کرده بود خودش را نقد کرد، به نظرم پروژه او، از همان اولین مقاله‌ها، دوبعدی بود: سیاسی و فلسفی. مشخصا یکی از وجوه چشمگیر پروژه آلتوسر برای مارکسیست‌های جوان و حتی از آن کلی‌تر برای فیلسـوفان جوان، به‌درستی این بود که او هرگز نمی‌خواست یکی از این دو بعد را قربانی دیگری کند. از یک طرف او می‌خواست از مارکسیسم یک فلسفه عظیم بسـازد و از طرف دیگر برداشتی بسیار سیاسی از فلسفه داشت که مارکسیسم در آن سرشـته شده بود. به بیان مارکس در تز یازدهم درباره فوئرباخ: نه‌تنها تفسیر جهان، بلکه تغییر آن. همه اینها ممکن اسـت امروز اندکی دور به نظر برسد. اما مداخله آلتوسر حول مفصل‌بندی این دو جنبه مارکسیسم شکل گرفت که استالین در جـزوه معروفش آن را تعریف کـرده بود. جزوه‌ای که در عین جزم‌اندیشـی درباره همه‌چیز، فکر می‌کنم تأثیر زیادی روی آلتوسـر داشت. یعنی از یک طرف ماتریالیسم دیالکتیکی، بعد فلسفی مارکسیسم و از طرف دیگر ماتریالیسم تاریخی و به عبارتی نظریه تاریخ و در پی آن نظریه سیاست و تغییر اجتماعی.

مگر اسپینوزا متفکر دموکراسی رادیکال نبود؟ به لحاظ فلسفی مارکسیسم آلتوسر هم بازگشت به اسپینوزا است؟

آلتوسر اسـپینوزای رسـاله الهیاتی- فلسفی را می‌سـتود. اما علاقه اصلی او معطوف بـه این جنبه نبود. کاملا حق دارید بگویید تفکر اسـپینوزا به نحوی رادیکال دموکراتیک بود. این جنبه‌ای است که حالا مدتی در خط مقدم قرار گرفته و انواع و اقسـام فیلسوفان را مجذوب خود کرده است که بعضی از آنها از جناح مارکسیستی می‌آمدند. بااین‌حال، این جنبه‌ای نبود که موردعلاقه آلتوسر باشد. نه به این دلیل که با آن خصومت داشت، بلکه به این دلیل که او فکر می‌کرد اساسا دموکراسـی رادیکال یک مرحله گذار است، مرحله‌ای میانی به سوی دیکتاتوری پرولتاریا. از این نظر او یک مارکسیست بسیار ارتدکس بود.

جنبه‌ای که او در اسپینوزا روی آن تأکید می‌کرد مربوط به نظریه ایدئولوژی بود. در کار اسپینوزا اولین نقد عظیم ماتریالیستی از ایدئولوژی را می‌توان یافت. آلتوسر از یک تز متناقض‌نما دفاع می‌کرد. درک می‌کنم آن زمان بسیاری از مارکسیست‌ها شـدیدا جا خوردند. اما از طرف دیگر برای برخی از ما بسـیار جذاب بود. آن ایده ایـن بود که جنبه بنیادی انقلاب نظری مارکس همانا مفهوم ایدئولوژی اسـت: نه‌تنها نقد ایدئولـوژی بورژوایی، بلکه نقد ایدئولوژی به‌طور عام. برای آلتوسـر این نکته مهمی به نظر می‌رسـید، خاصه در ارتباط با بحث‌های مهمی که درون جریان کمونیسـم در آن زمان وجود داشـت. چراکه بر بحث‌های این جریان در آن زمان مجموعه ایدئولوژیک پیچیده‌ای مسلط بود که آلتوسر آن را اومانیسم و اکونومیسم می‌خواند. سنت مارکسیستی درخصوص مسئله ایدئولوژی ضعیف بـود و اینکـه خود مارکس، ولو اینکـه نبوغ ابداع این مفهوم را داشـته، تحلیل بسـیار ضعیفی از آن کرده اسـت. آلتوسـر عناصر یک نقد ماتریالیستی در مورد ایدئولوژی را در اسـپینوزا پیدا کـرد که نه فوئرباخی بود نه هگلی و نه منضم به قسمی فلسفه تاریخ یا مفهوم ازخودبیگانگی انسان و ذات بشر. همه اینها با آنچه علم‌گرایی آلتوسر نامیده شـد، مانند آنچه در ایده گسست معرفت‌شناختی بیان می‌شود، خیلی خوب جفت شدند و منجر به قرابت او با ساختارگرایی شد. آلتوسر بلافاصله این مواضع را در عناصر «خود- انتقادی»اش نقد کرد.

از مداخله فلسفی آلتوسر و بحث‌های آن دوره امروز برای ما چه مانده؟

از نظر من بدیهی اسـت که ما محتاج نقدی از سـرمایه‌داری هسـتیم که با مقتضیات زمان حال متناسب باشد. مقتضیات زمان حال عبارتند از جهانی‌شدن و خصلت جدانشدنی و درهم‌تنیده مشکلات اقتصادی و مشکلات زیست‌بومی. مسـئله، ظهور اشکال جدیدی از حاکمیت است که تا حدی هم مادون دولت- ملتی هستند و هم مافوق دولت-ملتی یا پسادولت- ملتی. این قسمی بازسازی است که اکنون عمومیت پیدا کرده است. ما به نقدی جدید از اقتصاد سیاسی و سیاسـت نیازمندیم. برای تحقق این کار رجوع به مارکس نه‌تنها زائد نیست، که مطلقا ضروری است. در این فرآیند خود مارکس نیز دگرگون خواهد شد. آلتوسر در یکی از آخرین متونی که نوشـت، مارکسیسم را نظریه کرانمند نامید. بدیهی اسـت که این تعبیر در آن زمان بازی معناداری با کلمات بود[1]. همه درباره پایان مارکسیسم صحبت می‌کردند. اما گفته آلتوسر ناظر به پایان مارکسیسم نبود، او بر این ضرورت انگشت گذاشت که مارکسیسم باید مرزهای درونی خود، مرزهای تاریخـی خـود را از نو تعریف کند. از جهتی می‌توان گفـت او بیش از آنچه در آغاز بود تاریخ‌گرا شـده بود. ما وارد فاز جدیدی از تفسیر مارکسیسم شده‌ایم که شـاید به شکل گریزناپذیری دگرگونی رادیکال کل مارکسیسم هم است. بی‌شک آنچه از این دگرگونی بیرون می‌آید کاملا ناشـناختنی است. از این منظر آنچه در نیمه‌های دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد بسـیار جذاب اسـت. نه‌فقط برای پیشنهادات نظری که در آن زمان مطرح و البته به طور کامل آزموده نشد؛ از بعضی جهات خودانتقادی آلتوسـر آثار منفی برای جسـت‌وجو درباره این پیشنهادات نظری داشـت. بلکه به‌خصوص به این دلیل که آلتوسـر تنها چهره اصلی این بحث درباره بازسازی مارکسیسـم نبود. به نحوی این یک پروژه مشترک نفس‌گیر بین مارکسیسـت‌های کشـورهای مختلف در طول آن سال‌ها بود. برای من اهمیت آلتوسـر یک مسئله شخصی است. نه‌اینکه او امتیاز مطلقی در این زمینه داشته باشد. اگر این چشم‌انداز را وسـیع‌تر و گسترده‌تر در نظر نگیریم، نمی‌توان سهم آلتوسـر را ارزیابی و در مـورد آن بحث کرد. در چارچوب مارکسیسـم انتقادی آلمانی در دهه۱۹۶۰ خوانش جدیدی از سـرمایه وجود داشت که بسیار مدیون مکتب فرانکفورت بـود و از آنجاکه به تعمیم صـورت کالایی گره خورده بود، بـه طور خـاص کانون توجه خود را پدیـده بیگانگی اجتماعی قـرار داده بود. این چیزی بود که آلتوسـر به خوبی نمی‌شـناخت یا نمی‌خواست که بشناسد. گرایش‌هـای مختلف کارگرگرایی[2] ایتالیایی هم وجود داشـت، که چهره اصلی آن ماریو ترونتـی بود. دقیقا همان زمان که آلتوسـر و گروهش روی «خوانش سـرمایه» کار می‌کردند، ترونتی «بازخوانش سـرمایه» را نوشت که در بعضی نقـاط با آلتوسـر جور بود و در سـایر نقاط جدا می‌شـد. حتـی می‌توانیم این چشـم‌انداز را با جریان‌های مارکسیسـتی انتقادی از آمریکای‌لاتین و همین‌طور سـنت تاریخ مارکسیستی که نمونه مجسـم آن در جهان آنگلوساکسون اریک هابزبام، موریس داب، کریسـتوفر هیل و پری اندرسون هستند، گسترده‌تر کنیم. اگر به ۱۹۶۵ برگردیم اوج شـکوفایی مارکسیسـم را می‌بینیـم، کاملا متناقض با خودش. از یک طرف سـایه شـوم بحران دولت کمونیسـتی و از طرف دیگر امیدهای انقلابی. درسـت در بحبوحه همه اینها ظرفیتی وجود داشـت برای نوسـازی ارتباط بین فلسفه مارکسیستی و فلسفه زندگی. ما نمی‌توانیم دقیقا از همان مسیر شروع کنیم، اما قطعا آن دوره تصویر مثبتی برای امروز دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Fini در زبان فرانسـه هم به معنای finished است و هم به معنای finite. در دو ترجمه انگلیسی از این مصاحبه، یکی اولی را به کار برده و دیگری دومی را. مبنای ترجمه فارسی، معنای دوم است.

۲. operaismo/workerism: نظریه سیاسـی که نبرد طبقه کارگر را مقدم بر سـاختارهای گوناگون سـرمایه می‌داند. به عبارت دیگر، نبرد طبقه کارگر کنش است و سازوکارهای سـرمایه‌داری واکنش. این نظریه هسته مرکزی اتونومیسم مارکسیست‌های ایتالیایی، مانند آنتونیو نگری را شکل می‌دهد.

منبع: viewpointmag.com

پیش‌شرطی برای سرزندگی فلسفه

از قرن گذشته تنشی جدی در فلسفه غرب به وجود آمد که تا همین امروز ادامه دارد: تنش میان فلسفه مارکسیستی و فلسفه مارکس. «اتی‌ین بالیبار» در کتـاب «فلسـفه مارکس» می‌کوشـد در پرتو این دوتایی نشـان دهد چرا مارکس، نه فقط یادبودی از گذشـته، بلکه همچنان نویسنده‌ای «معاصر» در قرن بیسـت‌ویکم خوانده می‌شود. او مارکس را معاصر می‌داند، هم به‌دلیل پرسش‌هایی که در برابر فلسـفه می‌گذارد و هم به‌دلیل مفاهیمی که به آن عرضه می‌کند. بالیبار در این کتاب می‌کوشد به این موضوع متناقض بپردازد: «از یک‌سـو، هیچ فلسفه مارکسیستی وجود ندارد و هرگز هم نخواهد داشت و از سوی دیگر امروز مارکس بیش از هر زمان دیگری برای فلسفه مهم شده اسـت». در فلسفه، نقاط عطفی، آستانه‌هایی هسـت که پس از عبور از آنها هیچ بازگشـتی در کار نیسـت. در نظر بالیبار آنچه همراه با مارکس رخ داد، دقیقا جابه‌جایی مکان، مسائل و اهداف فلسفه بود و اهمیت فلسفه او را باید در همین اثنا جست. ازاین‌رو، در نظرش برای توضیح فلسفه مارکس نخست باید به فهمی از «فلسـفه مارکسیستی» در واقعیت تاریخی رسید؛ این بخش اول کتاب است. این کتاب فلسفه مارکس را در چهار راستای دیگر نیز توضیح می‌دهـد: «تغییر جهان»، «ایدئولوژی و بت‌وارگی»، «زمان و پیشـرفت» و در آخر «علم و انقلاب» . امـا در نظر بالیبار اینکه مارکس در قرن حاضر دوباره خوانده می‌شود، اگر از یک‌سو نشـان‌دهنده اهمیت فلسفه او باشد، از سوی دیگر نشان‌دهنده دلایلی برای مخالفت با او نیز هست؛ اما در رابطه‌ای مبتنی بر نفی متعین. بااین‌همه بالیبار با ترسـیم مسـیر تاریخی فلسفه مارکس، در آخر کتاب نشان می‌دهد امروزه مارکسیسم فلسفه‌ای نامحتمل و بعید است، به این دلیل که فلسفه مارکس درگیر فرایند طولانی دشوار جداکردن خود از «مارکسیسم تاریخی» است. فرایندی که در آن باید بر موانعی که در یک قرن گذشته از آنها بهره‌برداری ایدئولوژیک شده فائق آمد. بااین‌حال تأکید می‌کند

فلسفه مارکس

اتی‌ین بالیبار
ترجمه: عباس ارض‌پیما
ناشر: دیبایه
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

خطاسـت اگر این فلسفه بخواهد به نقطه آغازش برگردد. در نظر او به جای رجعت به لحظه آغازش باید از تاریخ خود بیاموزد و ضمن عبور از آن، موانع خود را دگرگون و متبدل کند. ازاین‌رو می‌کوشـد با بیرون‌کشیدن پرسش‌هایی از آثار مارکس، هم‌زمان در حین مخالفت، فلسـفه او را در پنج بعد دیگر به شـکل منفی توضیح دهد. نخسـت آنکه کنش زنده فلسفه همیشه عبارت اسـت از مواجهه با نافلسـفه. در نظر بالیبار تفکر نظری مارکس، در مقاطع گوناگـون خود را نه همچون یک فلسـفه بلکه بسـان بدیلی برای فلسـفه عرضه می‌کند؛ یک نافلسـفه، یا حتی ضد فلسـفه که شـاید مهم‌ترین ضد فلسفه دوران مدرن باشـد. دوم، تاریخ‌مندی است بدین خاطر که کلیت‌یابی رابطه اجتماعی که فلسـفه‌های تاریخ از آن خبر می‌دادند اکنون امری است برگشت‌ناپذیر. سوم، فلسفه انتقادی است که نباید تنها به معنای تأمل بر امور غیرمترقبه تاریخ در نظر گرفته شـود. فلسـفه انتقادی باید به تعیین خویش به‌عنـوان یک فعالیت فکری هم بیندیشـد؛ آنچه به ترسـیم خطوط نظری ایدئولوژی در فلسـفه مارکس برمی‌گردد. چهارم، موقعیت تاریخی- نظری فلسـفه مارکس است که در حد فاصل هگل و فروید به‌عنوان نمونه مدرنی از هستی‌شناسـی روابط یا آن‌طور کـه بالیبار تأکید دارد هستی‌شناسـی امر بینافردی تعریف می‌شود. این بدان معناست که فلسفه مارکس خود را ورای تقابل میـان فردگرایی و جامعه‌گرایی قرار داده و این امکان را فراهم می‌کند که تاریخ را مرور کنیم و کارکردهای ایدئولوژیک این مواضع را نشـان دهیم. و در مورد آخر، بالیبار می‌کوشـد نشان دهد نزد مارکس، نظریه‌پردازی روابط اجتماعی همان اولویتی را دارد که کنش انقلابی؛ آنچه می‌تواند پیش‌شرطی برای سرزندگی فلسفه باشد.

ریویو

صرف ناهار مدیر به حساب کارمند!

هفتمین دفتر از مجموعه «پشت پرده مخملین»، «اقتصاد را تسـخیر کنید» نام دارد: سـه مصاحبه دیوید بارسـامیان با ریچـارد ولف. ولف در پاسـخ به پرسـش‌های بارسـامیان می‌کوشـد با زبانی سـاده مهم‌ترین وجوه عملکرد نظام اقتصادی آمریکا را توضیح دهـد. در این کتاب تلاش شده تصویر روشـن‌تری از فرایندهای جاری اقتصـادی و سیاسـی آمریکا و جهـان مبتنی بـر حاکمیت مطلق سرمایه انحصاری ارائه شود که کلید درک دنیای امروز اسـت.در نشسـت اول با عنوان «دل‌مشغولی‌ها»، ولف به ریشـه‌های نابرابری در ۴۰ سـال اخیـر آمریـکا می‌پـردازد. او ضمن برشـمردن تأثیرات بحران اقتصادی بر ساختار خانواده و ورود ضربه‌های روانی سـنگین به افـراد و گروه‌های پایین‌دسـت جامعه نشـان می‌دهد بدون وجـود یک جنبـش مطالباتی پیگیـر، دورنمایی بـرای خلاصی از بحران وجـود ندارد.در مصاحبه دوم با عنـوان «جنبش تسـخیر و بحران اقتصـادی» توضیـح می‌دهد چطور این بحران ظرف چند سـاعت قاره‌ها را می‌پیماید و چگونه ورشکسـتگی ایـن بنـگاه یـا آن بانک کـه آغازگر سلسله فروپاشـی‌های سیستم مالی جهانـی بـوده اهمیـت خـود را از دسـت می‌دهـد. در ایـن مصاحبه، ولف جنبه‌هـای دیگـری از جنبش تسـخیر را روشـن می‌کند. چگونگی تغییر نگاه مردم به راه‌های خروج از بحران اقتصادی و رسیدن به ضرورت تغییـر بنیادی وضع موجود بخشـی از گفتار ولف در نشسـت دوم است. ولف ضمن یـادآوری عملکرد دولت روزولـت در دوران «اصلاحات نوین» در دهـه ۱۹۴۰ برای خـروج از رکود بـزرگ، ازجملـه ایجـاد ۱۲ میلیون شـغل دولتـی، اعمـال مالیات‌های سـنگین به ثروتمنـدان و بنگاه‌های بسـیار بزرگ به منظـور تأمین مالی «دولت رفاه»، برقراری بیمه بی‌کاری، ایجـاد نظـام تأمیـن اجتماعـی در چارچـوب اصلاحات سـرمایه‌داری، تاکیـد دارد انتظـار کمـک از بالا به پایین در دوران تمرکز گسـترده ثروت در دست اقلیت یک‌درصدی بی‌فایده اسـت. در مصاحبه سـوم، «اقتصاد را تسـخیر کنیـد»، ولف بـه تفصیل و بـا زبانـی سـاده، پیچیدگی‌هـای قوانیـن مالیاتی در آمریکا را شـرح می‌دهد. او نشـان می‌دهـد چگونه می‌توان به‌عنـوان مدیر شـرکت، با عنـوان «هزینـه پیشـبرد کار»، ناهار ۳۰۰دلاری صـرف و از پرداخـت مالیـات آن فـرار کـرد. درحالی‌که هزینـه غـذای کارمند سـاده همان شـرکت مثل سـاندویچ و قهوه‌اش مشمول مالیات است. در این بخش، ولف به مسـائل مهمی چون حداقل دسـتمزد، تأمیـن هزینه‌هـای تأمین اجتماعی از سوی اقشـار کم‌درآمد، مالیات‌گیـری از مـردم در پوشـش بلیت‌هـای لاتـاری، ناکارآمدی ذاتی بازار و فریب نهفته در عبارت «دست نامرئی بازار»، بازپس‌گیری اصلاحات دوران روزولت، رابطه اقتصاد آمریکا با اقتصاد کشـورهایی چون مکزیک و چیـن و هند، عدم شـفافیت بانک مرکزی درباره میزان وام پرداختی به بانک‌ها و مؤسسـات مالی خصوصی برای نجات از ورشکستگی می‌پردازد.

در بخـش کوتاه پایانـی کتاب نیز بیانیه گـروه اقتصاددانان هم‌اندیش، بـا عنـوان «مرام‌نامـه دموکراسـی اقتصـادی و عقلانیت زیسـت‌بومی» آمده که تحلیل و پیشـنهاداتی نه‌تنها برای خـروج از بحـران فعلی، بلکه به‌منظور ساختن جامعه‌ای دگرگون و دموکراتیک ارائه می‌دهد.

اقتصاد را تسخیر کنید

ریچارد ولف
ترجمه: مهرداد شهابی میرمحمود نبوی
ناشر: اختران
ترجمه: ۱۴۰۰۰ تومان

تازه‌های نشر طلایه پرسو

جنبش‌های اجتماعی در آمریکا

انتشارات طلایه پرسـو در ادامه بررسی تاریخ جنبش‌های اجتماعی در ایالات متحده آمریکا، سه مجلد دیگر راهی بازار نشر کرده است. موضوع ایـن کتاب‌ها دربـاره رابطه جنبش‌های سوسیالیسـتی با جنبش سیاهان، انقلاب در کوبا و نفوذ پلیس مخفی آمریکا در حزب کارگران سوسیالیست آمریکا است.

جنگ سرد کوبا و آمریکا

فروپاشی ناگهانی رژیم‌های عضو بلوک شوروی در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ ضربه سنگینی بر اقتصاد کوبـا وارد آورد؛ به‌طوری‌کـه ۸۵ درصـد تجـارت خارجی آن کشـور متلاشی شد. این ضربه ناگهانی، همراه با تحریم‌های وسـیع دولت آمریکا منجر به بحران اقتصادی شدید در کوبا شد و در مقطعی که به «دوران ویژه» معروف شـد، زندگی روزانه مردم بسیار سخت گذشت. نیروهای مخالف انقلاب کوبا که در ایالات متحده فعال بودند، با این باور که دولت کوبا نیز مانند دیگر کشـورهای بلوک شـرق در شُرُف فروپاشی است، فعالیت‌های تروریستی و تجاوز علیه آن کشور را از طریق دریا و هوا تشدید کردند. رنه گنزالز، رامون لابانینو، آنتونیو گوئررو، هراردو هرناندز و فرناندو گنزالز که اکنون با عنوان «پنج کوبایی» شناخته می‌شوند، از طرف دولت کوبا مأموریـت یافتند تا با زندگی در جنـوب فلوریدا، برنامه‌های تروریستی این گروه‌ها را تحت نظر بگیرند و به اطلاع مقامات کوبا برسانند. در ۱۲ سـپتامبر ۱۹۹۸ پلیس فدرال دولـت کلینتون این پنج کوبایی را در جنوب فلوریدا بازداشت کرد. آنها در دادگاهی فدرال در میامی محاکمه و متهم به جاسوسـی شدند و بیش از ۱۶ سـال در ایالات متحده زندانی بودند. «پنج کوبایی» در دادگاه با افتخار پذیرفتند که بنا بود در گروه‌های مسلح کوبایی-آمریکایی نفوذ کنند که با مصونیت در خاک ایالات متحده علیه دولت کوبا فعالیت می‌کردند. آنها همچنین در این دادگاه پنج دهه فعالیت‌های بمب‌گذاری، ترور و دیگر حملات مسلحانه علیه انقلاب کوبا را افشـا کردند. در کتاب حاضر، آنها با واقع‌بینی و شوخ‌طبعی برداشت خود را از جامعه سرمایه‌داری ایالات متحده و دستگاه عدالتش می‌گویند؛ همین‌طور درباره آینده انقلاب کوبا.

پنج کوبایی از زندگی‌شان درون طبقه کارگر آمریکا می‌گویند/ ماری- آلیس واترز/ ترجمه: شهره ایزدی/ قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

مبارزه طبقاتی سیاهان در آمریکا

جیمـز پی‌کانـن، یکـی از بنیان‌گـذاران حزب کمونیست آمریکا، می‌نویسد: «جنبش سوسیالیستی پیشین که حزب کمونیسـت از درونش بیرون آمد، هرگز به این تشخیص نرسـید که لازم است برنامه خاصی برای سیاه‌پوسـتان تدوین کنـد. نگرش به این مسـئله صرفا اقتصادی بـود و جزئی از مبارزه میان کارگران و سـرمایه‌داران محسوب می‌شد؛ دیدگاه این بود که قبل از برقراری سوسیالیسـم نمی‌شود کار خاصی راجع به مسائل ویژه تبعیض نژادی و نابرابری انجام داد» (ص۲۳). کمونیست‌های آمریکایی در اوایل دهه ۱۹۲۰، همانند سـایر سـازمان‌های رادیکال آن دوران درباره مسئله سیاه‌پوستان چیزی نداشـتند، جز یک تئوری نامناسب، همراه با نگرشی غلط یا بی‌تفاوت و هواداری تعداد معدودی از سیاه‌پوسـتان که تمایلات رادیـکال یا انقلابی داشـتند. کتاب «مبارزه طبقاتـی و نبرد برای حقوق سیاهان» تلاشـی برای تبیین مسائلی است که کارگران در ایالات متحده از بلشـویک‌ها آموختند. این روایت تحولی در این بینش و عملکرد است که پس از پیروزی انقلاب روسیه و در تقابل با آن بینش سوسیالیست‌ها، در نفی حقوق ملی سـیاهان به وجود آمـد. مراحل مختلف این تحول در کتاب توضیح داده شـده اسـت: ازجمله اسـناد تاریخی منتشرشده مباحثات لئون تروتسکی با کمونیست‌های ایالات متحده در چند نشست؛ در زمانی کـه او در تبعید در ترکیه و سـپس در مکزیک زندگی می‌کرد. این کتاب چهارمین مجلد از مجموعه کتاب‌های انتشـارات طلایه پرسو درباره جنبش سیاهان در آمریکا است. سه جلد دیگر عبارت‌اند از: مالکوم ایکس، نتایج و چشـم‌انداز سـیاهان در ایالات متحده؛ ختم دیکتاتوری سرمایه، ختم نژادپرسـتی، مالکوم ایکس، رهبر انقلابی طبقه کارگر؛ و از انقلاب دوم آمریکا تا ریاست‌جمهوری کلینتون و اوباما، نقش پیش‌قراولی سیاهان در مسیر انقلابی در ایالات متحده.

مبارزه طبقاتی و نبرد برای حقوق سـیاهان/جک بارنز/ترجمه: افشـین صدرایی/ قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

دولت آمریکا در دادگاه

در سـال ۱۹۷۲ حزب کارگران سوسیالیست در ایالات متحده علیه دولت آن کشور در دادگاه اقامه دعوا کـرد. اتهام علیه دولت این بود که دسـتگاه پلیس سیاسی‌اش در حزب جاسوسی کرده و باعث اختلال در فعالیت‌های روزمره حزب شده و حقوق تضمین‌شـده در قانون اساسی ایالات متحده را زیر پا گذاشته اسـت. این اتفاق فرایندی نادر در حیات سیاسی و اجتماعی آمریـکا بود. محاکمه ۱۵ سـال طول کشـید و دادگاه در انتها دولت را محکوم کـرد. «کمپین سیاسـی‌ای که حـزب کارگران سوسیالیسـت سـازماندهی و رهبری کرد و از حمایت گسترده‌ای برخوردار شد، سلاح دیگـری در اختیار اتحادیه‌گرایان، مبارزان حقوق سـیاهان و دیگران در میان استثمارشدگان و سـتمدیدگان قرار داد تا به کار گیرند» (ص ۱۲). در محاکمـه، دولت تلاش می‌کـرد ثابت کند مطالبـی که حزب برای اذهان عمومی مطرح می‌کند، با آنچه در جلسـاتش در پشـت درهای بسـته حزبی مطرح می‌شـود، فرق دارد؛ اما در انتها مشخص شد این کاخ سـفید و اف‌بی‌آی هسـتند که اهداف و روش‌های واقعی‌شـان را مخفـی نگـه می‌دارند. نبرد ۱۵سـاله حـزب با دولت کـه از حمایت هـزاران نفر برخوردار بـود، منجر به حکم دادگاه فـدرال علیه دولت شـد. علاوه بر اینها، آن پیروزی هنوز هم پابرجاسـت و تا همین امروز، با گذشـت نزدیک به ۴۰ سال از زمانی‌که شـکوائیه تقدیم دادگاه شد، تأثیر مسـتقیمی بر جای گذاشته است. این کتاب مکمل کتاب دوجلدی محاکمه سوسیالیسـم اسـت که نشـر طلایه پرسـو پیش‌ازاین منتشر کـرده بود. محاکمه سوسیالیسـم روایت یکـی از مهم‌ترین محاکمات سیاسی اسـت که در آستانه جنگ دوم جهانی در ایالات متحده، تحت ریاسـت‌جمهوری فرانکلیـن روزولت برگزار شـد. متهمـان از رهبران اتحادیه‌هـای کارگری و سوسیالیسـتی بودند که بـا ورود آمریکا به آن جنگ، به‌عنوان یک جنگ امپریالیسـتی، مخالفـت می‌کردند. نهایتا ۱۸ نفر از متهمان، به اتهام توطئه برای شورش زندانی شدند. این مجموعه تاریخی اطلاعات و تصاویری از رابطه تاریخ، سیاسـت و حقوق قضائی در جامعه آمریکا در اختیار خواننده می‌گذارد.

محاکمه دولت آمریکا/ لری سـیگل، فارل دابز، اسـتیو کلارک/ ترجمه: مسعود صابری/ قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان